

جها نشمولي و جها ني سازي

جها نشمولي و جها ني سازي

آيت ا □ محمد علي تسخيرى ([1])

بسم ا الرحمن الرحيم

بخش نخست:

وضعيت طبيعي

اگر بخواهيم وضع طبيعي جهان را بررسي كنيم بايد اينكار را در دو گستره، نخست در گستره نظري از دیدگاه اسلام و ديگري در گستره واقعيت موجود كنوني، و از دیدگاهي كه به نظر ما به عدالت نزديكتر است.

در گستره نظري، اسلام بر آنست كه وضع بشريت، هنگامي بسامان و طبيعي است كه يك نظام همه جانيه

جهاني داراي يك قانون و يك رهبر، برپا شود و از ويژگي هاي زير برخوردار باشد:

1- دارا بودن قوانيني هماهنگ و همسو با فطرت انساني، زيرا فطرت فصل مشترك همه افراد امت و دين، طبق آيه: "فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم" (سوره روم: 30) (فطرتي است كه خدا همه را بدان فطرت بيافريده است و در آفرينش خدا تغييرى نيست دين پاك و پايدار اين است). با اين فطرت، كاملاً هماهنگ و همسو است؛ اقتضاي اين فطرت، پناه بردن به خداوند متعال و ياري جستن از شريعت و آييني كه اصول آنرا پروردگار رقم زده زيرا صلاح و مصلحت انسان را بهتر از هر كس ميداند و در اين صلاح انديشي، عدل و داد را تحقق ميبخشد چرا كه به همه چيز آگاه و شديداً مهربان است؛ بي توجهي، ستم و ناآگاهي در او راه ندارد و آيين و رسالتي كه از سوي خداوند متعال نازل شده، منطق، عدالت و نيكي را وجهه خود قرار ميدهد؛ اقتضاي عدالت عدم تبعيض جز از راه صفات اكتسابي از سوي فرد است كه بنا بر آيه: "إن أكرمكم عند الله أتقاكم" (حجرات: 13) (گرامي ترين شما پرهيزكارترين شماست). تقوا و پرهيزگاري و طبق آيه: "فضل الله المجاهدين علي القاعدین أجراً عظيماً" (نساء: 95) (خدا كساني را كه به مال و جان خويش جهاد ميكنند بر آنان كه از جنگ سر ميتابند به درجتي برتري داده است)، جهاد و بنا بر آيه: "قل هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون" (زمر: 9) (بگو: آيا آنهايي كه ميدانند با آنهايي كه نميدانند برابرنند؟)، علم و دانش است همچنانكه اقتضاي اين آيين و رسالت، پيروي از منطق شورايي در تصميم گيري هاست. تصور كلي وضع طبيعي و شايسته بشريت به لحاظ نظري، اينگونه است: جامعه اي منسجم، رهبري واحد و قانون يگانه اي كه اصول آن از هدايت الهي سرچشمه گرفته و طبق شريعت خداوندي حركت ميكند. و در گستره واقعيت و در عمل، و با توجه به منطق رايج به نظر ميرسد كه وضعيت طبيعي روابط بين المللي و نظام حاكم بر جهان اقتضاي وجود ملل متحد، قانون بين المللي واحد و سازمانهاي بين المللي يگانه اي را دارد كه اين روابط را سامان بخشد بويژه كه اين مسايل و روابط در يك روند پيوسته بهم قرار دارند و مسايلي (چون محيط زيست، حقوق بشر، اقتصاد و تجارت جهاني، انرژي، ارتباطات، مقررات بين المللي حركت كشتي ها و هواپيماها، امواج راديويي و تلويزيوني و...) هستند كه امروزه نمي توان آنها را بر پايه ديدگاه محلي يا منطقه ئي، مورد حل و فصل قرار داد؛ امروزه تعامل فرهنگها با يكدیگر، تبديل به امري ضروري براي ملتها گشته و نظام جهاني فراگيرنده اين ويژگيها، بايد بر پايه هاي زير، استوار شده باشد:

1- احترام به حق حاکمیت کشورها و عدم دخالت در امور داخلی آنها؛

2- احترام به فرهنگهای گوناگون؛

3- پیشگیری سیاست کلی از میان بردن فقر و حمایت از عدالت اجتماعی؛

4- حمایت از دموکراسی در چارچوب احترام به ارزش های مورد احترام جامعه؛

5- در پیش گرفتن منطق گفتگو در همه سطوح میان تمدنها، ادیان یا مکتبها و مذاهب مختلف برای نیل به مشترکات و همکاری در این موارد مشترک؛

6- بالا بردن سطح دانش بشر و همکاری میان کشورها در این عرصه؛

7- حمایت از صلح عادلانه جهان؛

8- نفي هرگونه اشغالگری، ستم و تروریسم؛

9- فراهم آوردن امکان بهره گیری از تکنولوژی اطلاعاتی و دستاوردهای سازنده و مفید آن برای بشریت؛

10- تقویت جنبه های معنوی انسانی و عدم اجازه پیدایش و گسترش اندیشه های ویرانگری چون نازیسم، فاشیسم و نژادپرستی و دیگر اندیشه هایی که بشریت به اتفاق آنها را شیطانی میخواند.

بخش دوم: عناصر مهم در روابط با دیگران از دیدگاه اسلام مطرح شده است

برای رعایت اختصار، تنها به برخی عناصری که نقش بسزایی در تعیین چگونگی روابط بین المللی در سیاست خارجی اسلامی، ایفا می کنند، اشاره می کنیم ولی پیش از آن دو پایه اصلی را که سیاست خارجی اسلامی بر آنها پی ریزی شده، یادآور می شویم:

1- مصالح عاليه اسلام در پرتو اوضاع جاري.

2- پيوندها و ملاحظات محبت آميز انساني و روابط اخلاقي.

واقعيت آنست كه هر يك از احكام اسلامي، از اين دو مفهوم مايه مي پذيرند و حتي - با تعمق بيشتر - ميتوان گفت كه اين هر دو بيانگر موضع واحد هستند؛ اسلام قصدي جز اين ندارد كه انسان را در راه تكامل قرار دهد و توان و انرژي او را بمنصه ظهور رساند و هرگونه مانع و رادعي كه بر سر راهش قرار مي گيرد از ميان بردارد و در اين راستا از رهنمايي و رهنموني دو پيامبر دروني و بيروني - يعني فطرت و شرع - ياري مي جويد.

آنچه ترديدي در آن نيست اينكه واقعگرايي و اخلاق گرايي از جمله مهمترين دو ويژگي شريعت اسلامي در همه جنبه هاست و پايه هاي ديگر نيز برگرفته از اين دو ويژگي اصلي هستند.

و اينك عناصري كه در اين نگاه گذرا مايليم بر آنها انگشت بگذاريم:

نخست: كوشش در الگو قرار گرفتن امت اسلامي براي جامعه بشري

امت اسلامي كه قرآن به توصيف آن مي پردازد، امت وسط كه بي هيچ ترديدي مراد از آن الگويي والا و در

واقع میانه گردن آویزی است که گوهر گرانبهاتر در آنجا و گوهرهای دیگر در دو سوی آن قرار دارند، امت شاهد، بهترین امتی است که از میان مردم و برای مردم برخاسته است. و بر این اساس سیاست خارجی اسلام، هماهنگ با مجموعه سیاستهای داخلی در جهت تحقق این امر با استفاده از همه راهها و ابزارها و در همه ابعاد سیاسی، تبلیغاتی، اجتماعی، نظامی و... است.

این عنصر امت را در هر زمینه و عرصه ای به تکامل و تعالی و بهره گیری از تجربیات دیگران و استفاده از هر فرصتی برای تحقق آن، سوق می دهد. این عنصر به معنای گشودن آغوش بر همه عرصه های زندگی و برافراشتن رسالت انسانی - تمدنی بزرگ است که اعتراف می کنیم امت ما - بر اثر عوامل بسیاری - از ایفای این نقش پیشگام و پیشتازی که باید داشته باشد، بازمانده ولی البته این بازماندگی بدین معنا نیست که در رسیدن به آن، پافشاری نداشته یا به هنگام تلاش برای اصالت بخشیدن به هر رابطه بین المللی، آنرا به فراموشی سپاریم.

دوم: اصول گرایی در روابط

ویژگی عامی در هر خط سیاسی داخلی یا خارجی بشمار می رود چرا که دولت اسلامی، دولتی عقیدتی است که به اصول و دیدگاههایی باور دارد که رهنمودهای عملی فراگیرنده زندگی فرد و جامعه، بر آن پی ریزی شده اند. و بنابراین به همان میزان که دیگران به این اصول نزدیک یا فاصله دارند، به آنها نزدیک یا از آنها فاصله می گیرد و جز بر اساس آنچه که اصول اجازه می دهند، ارتباط و پیوندی با آنان برقرار نمی سازد و در پرتو این اصول است که نوع روابط با کشورهای دیگر و اینکه دوستانه، خوب یا اصولاً خصمانه باشد، شکل میگیرد ولی روابط برادرانه تنها میان مؤمنان می تواند برقرار شود زیرا چنین روابطی بسیار والا و مقدس است و تقریباً به وحدت افراد در مسایل گوناگون است و مردمی که در مسأله ایمان با یکدیگر اختلاف نظر دارند، قادر به رسیدن به چنین سطحی از روابط نیستند.

سوم: نفی تسلط بر مؤمنان

این قاعده از جمله جالبترین قواعد سیاست خارجی است که در برخی جنبه ها، می تواند نمود عملی قاعده

و اصل نخست هم باشد و در عین حال گویای برتری اسلام بر نهادها و رژیمهای دیگر و لزوم رعایت مطلق کرامت و جایگاه مسلمانان است.

به موجب این قاعده یا اصل، هر گونه تصرف، اقدام یا پیمان و قراردادی که ممکن است به برتری و تسلط کافران بر مسلمانان منجر گردد، از اساس ملغی است - و به تعبیر فقها - این قاعده، همچون قاعده "لا ضرر ولا ضرار" و قاعده "نفي عسر و حرج" در شمار قواعد ثانویه است که می تواند بر همه احکام اولیه، جاری گردد مگر آن دسته احکامی که خود در راه تحقق هدف والاتری چون جهاد فی نفسه متضمن ضرر است. این قاعده مستند به دلایلی چند است: از جمله آیه شریفه: "ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً" (سوره نساء - 141) (و خداوند هرگز برای کافران به زیان مسلمانان راهی نگشوده است). و احادیثی که در جهت تحقق این آیه وارد شده، همچون حدیثی با این متن: «الاسلام يعلو ولا يعلى عليه» [2] «اسلام اوج میگیرد و هیچ آیینی بر آن پیشی نمیگیرد». همچنان که مستند به اتفاق نظر فقهاست و "ای بسا میتوان گفت: روح جهت گیریهای اسلامی و توجه به رابطه حکم و موضوع، آشکارا این حقیقت را رقم می زنند که: "والعزة والرسولة وللمؤمنين ولكن المنافقين لا يعلمون" (منافقون - 8) (عزت از آن خدا و پیامبرش و مؤمنان است ولی منافقان نمیدانند).

شایسته است یادآور شویم که این سمتگیری هرگز - به گفته برخی - به مفهوم تکبر و نخوت نیست بلکه گویای حقیقت برتری نظام اسلامی بر دیگر نظام ها به عنوان نظام کامل تر و از آنجا، برتری پیروان آیینی است که بر اساس معیارهای انسانی عمل می کند. البته می توان در مورد اصل معیاری که ما را بدین جا رسانده، بحث و جدل کرد و در این صورت بحث را به عرضه دلایل و استدلال کشاند، اما اینکه بدون اندیشه و تأمل، سخنی گفته شود و این موضع اسلام، يك جانبه و خودخواهانه تلقی گردد، ستم بزرگی است.

این يك قاعده تعاملی مهمی است که در عرصه های مختلف از جمله عرصه های سیاسی، کاربرد دارد. جالب ترین کاربرد آن نیز امروزه در برخوردمان با ابرقدهاست که در صدد بلعیدن جهان و چپاول ثروتهای آن

با استفاده از روش های فریبکارانه هستند.

حادثه تحریم خرید و فروش تنباکو به انگلستان که به وسیله بازرگان انگلیسی به نام رژی صورت می گرفت ، یکی از کاربردهای این قاعده در ایران - که پادشاه ستمگر (قاجار) کافران را بریکی از بخش های اقتصاد کشور اسلامی مسلط ساخته بود - به شمار می رود؛ میرزای شیرازی در این مورد فتوای معروف خود را صادر کرد: "الیوم استعمال تنباکو ومشتقات آن حرام است وبه مثابه ی اعلان جنگ به امام زمان (عج) است".

دومین کاربرد سیاسی و معاصر آن نیز برخورد قاطعانه امام خمینی(ره) با قرارداد کاپیتولاسیون یعنی شرط محاکمه اتباع خارجی مقیم ایران بر اساس قوانین کشور متبوع آنها به وسیله کنسول آن کشور است؛ این قرارداد به معنای مصونیت قضایی برای بیگانگان و مسلط ساختن آنها بر سرنوشت مسلمانان بود که رژیم سرنگون شده شاه (ایران) در سال 1963م اقدام به امضای آن کرد؛ علمای بزرگ و پیشاپیش ایشان، رهبر کبیر انقلاب(ره)، علیه این اقدام ضد اسلامی و ظالمانه قیام کردند که منجر به تبعید ایشان از سوی طاغوت به ترکیه شد. در واقع نیز اولین بذرهای انقلاب بزرگ اسلامی در همین روز، پاشیده شد. جالب این بود که امام خمینی(ره) بیانیه شجاعانه و فتوای خود را با این آیه آغاز کرد: "ولن يجعل الله الكافرين علي المؤمنين سبيلاً".

اگر امت اسلام یا حاکمان و سردمداران این امت، این قاعده را در روابط و رفتارهای خود رعایت می کردند، امت اسلام هرگز به این وضع، دچار نمی گردید.

یادآوری می شود که سه عنصر پیش گفته، شالوده استقلال خواهی و رویارویی و ایستادگی در برابر هرگونه نفوذ خفت بار بیگانگان است.

اسلام دین آگاهی و پرورش است و به مقتضای واقعگرایی و فطری بودنش، لزوم آگاه ساختن هر کسی را که در پی پیوستن به اردوگاه خود و هر جامعه ای که در پی پذیرا گشتن اسلام در عمق وجود خویش است، مقرر می دارد؛ اسلام گوهر گرانبهائی خود را عرضه می کند چون می داند که سرانجام ارزش آن بر همگان، روشن خواهد شد. لذاست که هرگونه تقلید و تبعیّت کورکورانه در عقیده را ردّ می کند و به بحث و استدلال و برهان

فرا می خواند: "قل هاتوا برهانکم" و هرگونه اجبار و اکراه در دین را نفی می کند: "لا اکراه فی الدین"، همچنان که از امت خود می خواهد که همواره قدرتمند و دارای بینش عمیق و با بصیرت باشند، و در عرصه ارتباط با دیگران نیز از مردم می خواهد تا پیش از هر چیز، دیگران را با دلیل روشن و منطق به سوی عقاید خویش فراخوانند؛ قرآن کریم میگوید: "ادع إلى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هي احسن ان ربك هو اعلم بمن ضلّ عن سبيله وهو اعلم بالمهتدين" (النحل-125) (مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن زیرا پروردگار تو به کسانی که از راه او منحرف شده اند آگاه تر است و هدایت یافتگان را بهتر می شناسد). "فلذلك فادع واستقم كما امرت ولا تتبع اهواءهم" (شوری-15) (برای آن - اسلام- دعوت کن و چنان که فرمان یافته ای پایداری بورز و از پی خواهش هایشان مرو). "ومن احسن قولاً ممن دعا إلى الله وعمل صالحاً" وقال انني من المسلمين" (فصلت-33) (چه کسی را سخن نیکوتر از سخن آنکه به سوی خدا دعوت می کند و کارهای شایسته می کند و می گوید البته که من از مسلمانانم؟).

"قل هذه سبيلي ادعو إلى الله على بصيرة أنا ومن اتبعني وسبحان الله وما أنا من المشركين" (یوسف-108) (بگو: این راه من است، من و پیروانم، همگان را در عین بصیرت به سوی خدا می خوانیم، منزّه است خدا و من از مشرکان نیستم).

شهید بزرگوار آیت الله صدر(ره) در کتاب خود اقتصادنا در این باره می نویسد: "موضوع دیگر آنست که مبلغان اسلامی پیش از هر چیز رسالت اسلامی خود را اعلام و آشکار کنند و با استدلال و برهان و دلیل،

ویژگیهای عمده آنها توضیح دهند؛ چنانچه با این روش‌های اقناعی، اتمام حجت شد و جایی برای بحث و جدل منطقی در این باره باقی نماند و با این حال کسانی یافت شدند که آفتاب را منکر شوند، در آن صورت در برابر دعوت اسلامی به مثابه دعوتی جهانی و فراگیر که مصلحت و منافع حقیقی بشریت را به عنوان هدف در نظر گرفته است، راهی جز استفاده از همه امکانات مادی یعنی جهاد مسلحانه، باقی نخواهد ماند". ([3])

در کتاب کافی مرحوم کلینی به نقل از امام جعفر صادق(ع) آمده است: "حضرت علی(ع) فرمود: رسول خدا(ص) مرا روانه یمن ساخت و فرمود: ای علی! با هیچکس از در جنگ وارد مشو تا او را به اسلام فراخوانی و بخدا سوگند اگر خداوند عزوجل کسی را به دست تو هدایت کند برای تو بهتر از تمامی آن چیزهایی است که خورشید بر آنها تابیده و غروب کرده و ولایت او نیز بنام تو رقم خواهد خورد". ([4]) این همان شیوه قرآنی است که خداوند به حضرت موسی و هارون(ع) آموخت: "اذهبا إلی فرعون انه طغی * فقولاً له قولاً لیّنّاً لَعَلَّه ُ یتذکر" (او یخشی" (طه - 44و43) (به سویی فرعون بروید که او طغیان کرده است * با او به نرمی سخن گوید شاید پند گیرد یا بترسد).

حتی در مقابله با طاغوتها نیز باید ابتدا آنها را (به زبان خوش) به اسلام فراخواند چه بسا به راه حق، هدایت گردند. هم از اینروست که پیامبر بزرگوار(ص) در همین راستادر نامه‌هایی که به پادشاه ایران و قیصر روم مینویسد، عبارت "ترا به اسلام فرا میخوانم" را تکرار میکند. و بدین گونه بود که فرستادگان پیامبر(ص) به مناطقی که گسیل می‌شدند، به آیین جدید (یعنی اسلام) فرا می‌خواندند که نام برخی از ایشان از این قرار است:

- عبدالمطلب بن حذافة السهمی فرستاده پیامبر گرامی(ص) به حبشه.

- حاطب به أبي بلثعة فرستاده رسول خدا (ص) به مصر براي

فراخواندن "المقوقس" به اسلام.

- دحية الكلبي فرستاده پيامبر اكرم (ص) به روم.

- عمرو بن امية فرستاده پيامبر رسول اكرم (ص) به حبشه.

- سليط بن عمرو فرستاده پيامبر اسلام (ص) به یمامة.

- عمرو بن العاص فرستاده رسول گرامی (ص) به عمان.

- حرملة بن زيد همراه با يك هیأت به شهر "ابلة" واقع بر

ساحل دریای سرخ.

- المهاجر بن أبي امية فرستاده حضرت رسول (ص) نزد شاهان

حمير.

- خالد بن الوليد فرستاده پیامبر(ص) به همدان (شهری در

ایران).

- علي بن ابي طالب(ع) دومین فرستاده آنحضرت(ص) به این شهر

(همدان).

- حذیفة بن الیمان فرستاده پیامبر(ص) به هندوستان.

- عبداﷲ بن عوسجة فرستاده پیامبر گرامی(ص) نزد قبیلہ حارثة

بن قریط.

- جریر بن عبداﷲ بجلی فرستاده آنحضرت(ص) نزد قبایل ذی الکلا.

و دیگر فرستادگانی که وظیفه فراخواندن جوامع مختلف به اسلام را بر عهده داشتند.

اگر بدنبال کاربردهای سیاسی این اصل در روابط بین الملل باشیم می توانیم آنرا در گروه هایی که برای توضیح و تبیین مسایل اعزام می شدند، روش های حقیقی توضیح مطالب از طریق وسایل سمعی و بصری، یادداشت های توضیحی و تفسیری ارسالی به کنفرانس های بین المللی، مورد ملاحظه قرار دهیم.

از جمله ویژگی های روابط بین الملل اسلامی آنست که روند آگاه سازی و توضیح را به عنوان رسالتی الهی و اصل ضروری که پیش از هر اقدام نظامی، سیاسی و... در برابر کشورهای دیگر باید بدان پرداخت، تلقی می کند. ولی سیاست بازی های نیرنگ آمیز کنونی در واقع چیزی جز بهره گیری مصلحت آمیز از این سیاست توضیحی به عنوان مانوری سیاسی نیست که در صورت نیاز، حقایق را مخدوش و معیارها را دگرگون جلوه می دهد.

یادآور می شویم که اسلام، راهنمایی های بسیار ارزشمندی را تقدیم بشریت و بویژه مسلمانان کرده که از جمله بر نکات زیر تأکید دارند:

1 - گفتگوها بر اساس اصولی ثابت - و نه مفاهیمی گنگ - صورت گیرد.

2 - گفتگوها، عینی و علمی باشد.

3 - از فضایی بدور از ارباب و تهدید انجام شود.

4 - از جدل هاي بيهوده، دوري گزيند.

5 - آماج هاي شرافتمندانه اي داشته باشد.

و ...

پنجم: رعايت عدالت در روابط

عدالت مهمترين اصل در تصوّر و برداشت اسلام از واقعيت: "شهد أنّ لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائماً بالقسط" (آل عمران - 18) (ا) حكم كرد و فرشتگان و دانشمندان نيز كه هيچ خدائي برياي دارنده عدل جز او نيست) و مهمترين شالوده رفتار اجتماعي بشمار مي رود: "يا أيها الذين آمنوا كونوا قوامين بالقسط شهداء" (نساء-135) (اي كسانيكه ايمان آورده ايد به عدالت فرمانروا باشيد و براي خدا شهادت دهيد).

طبيعي است هنگامي بر عدالت و دادخواهي تأكيد مي شود كه دشمني ها و كينه توزي ها برانگيخته شده و در اين ميان، عدالت به فراموشي سپرده شده باشد؛ در چنين موقعيتي است كه آيه كريمه مي گويد: "ولا يجرمنكم شأن قوم على الا تعدلوا اعدلوا هو أقرب للتقوى" (مائدة-8) (دشمني با گروهی دیگر و ادارتان نکند که عدالت نورزید. عدالت ورزید که به تقوي نزدیک تر است).

وقتي توجه كنيم كه عدالت مورد نظر از سوي اسلاميان نسبت به بيگانگان متضمن توجه به وضعيت واقعي و موجود آنهاست، بُعد انساني اين اصل را كه در احكامي چون: جهاد، پيمان ها، اجاره و... نيز بايد رعايت گردد، بيشتر درك مي كنيم.

وجود همين اصل و لزوم رعايت آنست كه قرار گرفتن كشورها و جوامع اسلامي در كنار مستضعفان و محرومان جهان و رويارويي با ستم و طغيان در هر نقطه از جهان - هر چند ارتباط تنگاتنگي با آن نداشته باشد - و نيز اقدام به نفي روابط ستمگرانه ميان كشورها را توجيه مي كند؛ قرار گرفتن ما در كنار مستضعفان و محرومان، مصلحتي و تبليغاتي نيست و چنان نيست كه همچون ابرقدرتهاي شرق و غرب، وقتي فرصتي بدست آوريم، از بحراني كه كشورهاي ديگر درآند سوء استفاده كنيم و هر بلابي را بر سرشان آوريم.

چنان موضعي، اصولي و مبتني بر پايه متيني است كه هرگاه و هر لحظه كه از آن عدول كرديم در واقع از خط اسلام حقيقي خارج شده و در شمار مستكبراني درآمده ايم كه خداوند درباره آنها مي فرمايد: "فهل عسيتم ان تولّوْا بآيتم ان تفسدوا في الارض وتقطعوا أرحامكم * اولئك الذين لعنهم الله فأصمّهم وأعمى أبصارهم" (محمد : 22 و 23) (آيا اگر به حكومت رسيديد، مي خواهيد در زمين فساد كنيد و پيوند خویشاوندیتان را ببرید؟ اینانند كه خدا لعنتشان کرده است و گوش هایشان را كر و چشمانشان را كور ساخته است).

قرآن مجيد در برابر و برعكس مورد فوق، تصويري از گروه مسلمان توانمدي ارايه داده مي فرمايد: "الذين إن مكناهم في الارض أقاموا الصلوة وآتوا الزكوة وأمروا بالمعروف ونهوا عن المنكر و... عاقبة الامور" (سوره حج 41) (همان كسان كه اگر در زمين مكانتشان دهيم نماز مي گزارند و زكات مي دهند و امر به معروف و نهي از منكر مي كنند و سرانجام همه كارها با خداست).

ششم: اصل دلجوئي و تأليف قلوب

اصلي که آشکارا بیانگر سازنده بودن شریعت اسلام و در عین حال منعکس کننده واقعگرایی آنست؛ در فضایی که دلجویی صورت می گیرد و به دلها نزدیک می شویم، پذیرش بیشتری نسبت به حقیقت فراهم می آید و به واقعیت ها نزدیکتر می شویم. آنچه که در این اصل، شالوده کار بشمار میرود، سهمی است که در مصارف زکات، برای دلجویی و جلب محبت دیگران، اختصاص داده می شود و با قرار گرفتن در کنار تمامی مستضعفان و دفاع از مسایل ایشان و جلب آنان به اسلام، کار منظم و برنامه ریزی شده ای در تحقق آن صورت می پذیرد.

به رغم اینکه فقها در شمول کسانی که باید از ایشان دلجویی شود و دلهایشان به دست آید اختلاف نظر دارند و اینکه آیا ویژه غیر مسلمانهاست؟ آیا شامل منافقان هم می گردد؟ آیا مسلمانان ضعیف ایمان را نیز در بر می گیرد؟ ولی آنچه از روح اسلام و سمگیری های اقتصادی آن و نیز گفته ها و اظهار نظرهای فقها و علمای شیعه و سنی از جمله امام خمینی(ره) برمی آید، اصل یاد شده، اصلی است کلی و به دولت اسلامی این امکان و فرصت را می بخشد که در هر حالت بنا به مصلحتی که تشخیص می دهد، عمل کند و بنا بر این طبیعی است که این اصل نیز عنصری اسلامی تلقی می شود که نقش خود را در تنظیم و ترسیم روابط بین المللی و نیز تقدیم کمک (مالی) به کشورهای مختلف شخصیت ها و جمعیت ها، مذاهب و آیین های مختلف، ایفا می کند. هر چند پس از وفات پیامبر اکرم(ص) در لزوم پیاده کردن این اصل در يك دوره زمانی معین و یا نسبت به افراد معینی، بحث هایی وجود داشته است، در اصالت اسلامی آن و لزوم پیاده کردنش در دوره های دیگر، تردیدی وجود ندارد. گو اینکه باید خاطرنشان سازیم که برای اختصاص سهم مربوط به "المؤلفة قلوبهم" (که برای دلجویی و جلب دیگران باید منظور شود) نباید تنها به زکات بسنده کرد. اسلام به رهبر و ولی فقیه اجازه می دهد که تا هر جا که مصلحت عالیه اسلام اقتضا می کند در این راه از اموال و بودجه دولتی نیز هزینه کند که البته جزییات مطلب در مباحث اقتصادی اسلام، آمده است.

با گشایش این باب روشن می شود که عرصه سیاسی کاربرد آن، چنان گسترده و فراگیر است که همه کمک های اقتصادی و سیاسی را که دولت در راستای نزدیک سازی دیگران به اسلام و نظام اسلامی و جلب آنان هزینه

می‌کند، در بر می‌گیرد، گو اینکه روشن است که در این روند، حتماً بدور از منافع تنگ سیاسی باید خدمت به هدف بزرگ و مسأله اصلی را در نظر داشت.

هفتم: احترام به پیمانها، قراردادهای و توافقنامه های بین المللی

این اصل از مهمترین اصولی است که سیاست حقیقی اسلامی بر آن استوار است و همچنانکه پیش از نیز اشاره کردیم برگرفته از واقع گرایی دیدگاه های اسلام از يك سو و احترام به مقتضیات حق، از سوي دیگر است.

رهبر اسلامی، در مورد هر قرارداد یا پیمانی باید کاملاً اندیشه کند و همه جوانب را بسنجد ولی اگر پیمانی را با رعایت همه شرایط به امضا رساند باید بطور کامل بدان پایبند باشد: "وأوفوا بالعهد أن العهد كان مسؤولاً" (الاسراء - 34) (و به عهد خویش وفا کنید که بازخواست خواهید شد).

پیمان هایی که با کشورهای بیگانه یا بیگانگان به امضا می‌رسد گاه در چارچوب قراردادهایی است که اسلام به صراحت از آنها به عنوان عقود مشخصی سخن به میان آورده و قوانین و مقررات عمومی آنها را روشن ساخته و باید بدانها وفادار بود و گاهی نیز روند مستقلی دارند که ولی امر (رهبر کشور اسلامی) انعقاد آنها را در راستای تحقق مصالح عالیه نظام، تشخیص می‌دهد؛ بعنوان مثال برای قراردادهای پیمان های نوع نخست می‌توان از "عقد الذمة" (تضمین امنیت جان و مال و اعتقادات غیر مسلمانان)، "عقد الهدنة" (آتش بس و توقف جنگ)، "عقد الأمان" (امان دهی و عدم تجاوز به مال و جان و ناموس) و برای قراردادهای نوع دیگر، از همه قراردادهایی که جنبه نظامی، اقتصادی و امثال آن دارند، نام برد.

آموزه های اسلامی در خصوص این یا آن قرارداد (عقود)، برگرفته از آیات قرآن کریم، احادیث شریف و سیره رسول الله(ص) است. مثلاً برخی احکام مربوط به "عقد الذمة"، از آیه شریفه ذیل نتیجه گیری شده است: "قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر ولا يحرمون ما حرم الله ورسوله ولا يدينون دين الحق من الذين اوتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن

يَدٍ و هم صاغرون" (توبه - 29) (با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند و چیزهایی که خدا و پیامبرش حرام کرده است بر خود حرام نمی کنند و دین حق را نمی پذیرند جنگ کنید تا آنگاه به دست خود در عین مذلت، جزیه بدهند).

قراردادهایی از این نوع نیز وجود دارد که پیامبر اکرم(ص) با مسیحیان "نجران" و "بنی تغلب" و گروههایی از یهودیان، به امضا رساند. بر آن نیستیم که به جزییات این قراردادها پردازیم فقط می خواهیم بر این نکته انگشت گذاریم که پیمانها و قراردادها، بخش مهمی از فقه اسلامی را تشکیل می دهند که شالوده و محورهای اصلی آنها را قرآن کریم تعیین نموده است.

هشتم: معامله به مثل

خداوند متعال می فرماید: "الشهر الحرام بالشهر الحرام والحرمت قصاصٌ فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم واتقوا الله واعلموا أن الله مع المتقين" (بقره - 194) (این ماه حرام در مقابل آن ماه حرام و شکستن ماه های حرام را قصاص است، پس هر کس بر شما تعدی کند به اندازه تعدیاتش بر او تعدی کنید و از خداوند بترسید و بدانید که او با پرهیزگاران است).

چنانچه اصل قصاص از يك سو و اصل پاداش نیکویی به نیکی از سوی دیگر، دو اصل واقع گرایانه ای باشند که منطق انسانی در رفتارهای فردی و درون جامعه ای بر آنها صحه می گذارد، در عرصه رفتار و روابط بین المللی نیز، همین ویژگی برقرار است و ای بسا یکی از آنها برای جلوگیری از تجاوز و دلجویی از

دیگران، در شمار ضروریات نیز درآمده است.

نهم: انواع جهاد

که خود باب پر شاخ و برگي است که اسلام تلاش کرده تا فعالیت هاي جنگي را در آن سامان بخشد و هدف از آن تحقق اهداف والاي اسلامي با از میان برداشتن موانع راه دعوت به اسلام و حفظ محور پويای حرکت تبليغي اسلام البته با تضمین هر چه بیشتر و در حد امکان شیوه هاي انساني است که به دلیل گستردگی موضوع و کمی فرصت، نمی توان پیش از این بدان پرداخت.

آنچه گفته شد شالوده هاي قرآني از رفتارهاي بين المللي است که شتابزده، از نظر گذرانديم تا انشاء الله در آینده، فرصتي براي پرداختن مفصل تر به آنها فراهم آید با این توضیح که هر يك از این اصول، احتمالاً میتواند در چارچوب اصل دیگری نیز قرار گیرد همچنان که در خصوص اصول گرایي در برخوردها و روابط با مقوله جهاد، چنین است.

بخش سوم:

گرایش هاي جهانی نظام ها

واقعیت آنست که امروزه سه نظام رقیب یعنی اسلام، سوسیالیسم و سرمایه داری با جهت گیری های جهانی وجود دارند. در اینجا تأکید می کنیم که با چنین برداشتی، تفاوتی میان جهانی شدن و جهانی سازی وجود ندارد؛ پیش از این خاطرنشان ساختیم که اسلام به مثابه آخرین حلقه از زنجیره ادیان الهی، برای اصلاح بشر و بسان راه نجاتی که از سوی آفریدگار برای بشریت در نظر گرفته شده، نازل گشته است. اسلام بر فطرتی که میان همه افراد بشر، مشترک است انگشت می گذارد و مبتنی بر منطق گفتگو و اقناع است و خود را به مثابه تنها راه نجات بشریت عرضه می کند؛ چنین اسلامی برای تحقق اهداف خود، از برنامه تغییرات فردی و تغییرات اجتماعی، بهره گرفته و سعی در حذف مرزهای جغرافیایی، نژاد، رنگ و تفاوت های زبانی دارد و در پی ایجاد جامعه ای جهانی با يك قانون و يك رهبری و برخورداری از احساسات مشترك و اهداف یگانه انسانی است. این جهان گرایی در بسیاری از متون اسلامی، قابل نتیجه گیری است، از جمله آیه: "قل يا أيها الناس إني رسول الله إليكم جميعاً" (اعراف : 158) (بگو: ای مردم من فرستاده خدا بر همه شما هستم.) و آیه: "وإن يكاد الذين كفروا ليزلقونك بأبصارهم لما سمعوا الذكر ويقولون إنه لمجنون * وما هو الا ذكر للعالمين" (قلم 51 و 52) (و کافران چون قرآن را شنیدند نزدیک بود که ترا با چشمان خود به سر درآورند و می گویند که او دیوانه است * و حال آنکه قرآن برای جهانیان جز اندرزی نیست.)

بر خلاف ادعاهای برخی خاورشناسان و مورخان، آیات و احادیث بسیاری وجود دارد که نشان از جهانی بودن اسلام از همان ابتدای پیدایش است گو اینکه گرایش جهانی اسلام، روندی تدریجی داشته است که در اینجا، فرصتی برای توضیح مطلب وجود ندارد.

نتیجه آنکه اسلام از آغاز و طی زمان، سمت گیری جهانی داشته و این سمت گیری و نیز وحدت خاستگاه انسانی و مسیر و هدف را همواره مورد تأکید قرار داده است. اسلام چنین دیدگاهی دارد. سوسیالیسم نیز وقتی فلسفه تاریخ خود را مطرح ساخت از ماتریالیسم تاریخی و مراحل مشهود آن سخن به میان آورد که شامل مرحله برده داری و پس از آن فئودالیسم، سپس سرمایه داری تجاری و بدنبال آن سرمایه داری صنعتی و آنگاه مرحله سوسیالیسم و سرانجام مرحله تاریخی کمونیسم - البته طبق قوانین و مکانیسم هایی از جمله کارزار تضادهای اجتماعی و طبقاتی - می شود.

این چنین دیدگاهی، نظریه جهان‌شمولی سوسیالیسم در ایجاد تحولی جهانی در مسیر بشریت را مطرح ساخته است؛ روشن است که سوسیالیسم در این زمینه، از مسأله نبرد طبقاتی، انقلاب و نظام آهنگین سوسیالیسم - که به عقیده سوسیالیست‌ها، جامعه را به بهشت موعودی بنام کمونیسم رهنمون می‌شود - بهره می‌جوید. ([5]) که البته این دیدگاه هم در تئوری و هم در عمل با ناکامی روبرو گردید.

در مورد سرمایه داری نیز باید گفت که این نظام، از آغاز، فاقد هرگونه شالوده ایدئولوژیک بود. ([6]) و اهمیتی نیز برای پی‌ریزی ایدئولوژیک و جهان‌بینی، قایل نبود. آنچه مورد توجه این مکتب بود، سامان دادن به زندگی (مادی) و برپایی این نظام بر اساس آزادی‌های فردی بورژوازی بود ولی هنگامی که در مسیر و روند حرکت خود با گسترده‌ای اندیشه‌های مخالفین روبرو گشت، با توجه به شعارهای سوسیالیستی و در برابر آنها، شعارهایی برای خود در نظر گرفت؛ مثلاً "عدالت اجتماعی" در سوسیالیسم را با "حقوق بشر"، "رشد و توسعه اقتصادی" را با "بازار آزاد و رشد تولید" و سرانجام شعار "پرولتاریای جهان" را با "جهانی‌سازی سرمایه" پاسخ گفت چه در آغاز جنبه محلی یا منطقه‌ای داشت و تا زمانی که شرایط مناسب فراهم نیامده بود، بیشتر بر غرب تکیه می‌کرد و داعیه جهانی بودن و جهانی شدن، نداشت.

و در این شرایط بود که مفاهیم جهانی‌سازی را مطرح ساخت ولی «نظم نوین جهانی» اصطلاحی سیاسی است که غرب، اخیراً آنرا بکار گرفته تا سلطه سیاسی خود را تحمیل کند و در دوره‌های مختلف وابسته به شدت یا ضعف جنگ، قالب‌های متفاوتی نیز بخود گرفته است.

در اینجا، بی‌مناسبت نیست از مراحل گوناگون سرمایه داری که "روبینسون" مطرح ساخته، یاد کنیم. او

برآنست که جهانی شدن سرمایه داری، از مراحل عبور کرده که شامل: ابتدا مرحله جنینی است که از قرن پانزدهم میلادی تا نیمه قرن نوزدهم به درازا کشید و طی آن، ناسیونالیسم و جغرافیایی (کشوری) مسلط بود. پس از آن مرحله رشد است که به نظر وی تا ثلث آخر قرن نوزدهم و همراه با تبلور مفاهیم متعلق به روابط بین المللی، به طول کشید سپس نوبت به مرحله شکوفایی می رسد که تا دهه دوم قرن بیستم، مفاهیمی چون جهانشمولی را به همراه داشت و پس از آن مرحله مبارزه برای سلطه بر جهان تا نیمه ی دهه ی ششم قرن بیستم دوام یافت. آنگاه سازمان ملل متحد مطرح شد و در پی آن مرحله ارتباط و ادغام با جهان سوم، تعدد فرهنگی و از آنجا اوج جهانی سازی در دهه ی هشتاد و نود قرن بیستم، پیش آمد.

این تصویرسازی به گمان ما، ساختگی، فرضی و تهی از واقعیت است زیرا سرمایه داری هرگز با یک دیدگاه جهانی آغاز نشد و تأکید آن بر غرب و کشورهای غربی، تنها با معیار جغرافیایی بود ولی به نظر می رسد که از نظر پژوهشگر مزبور، شرایط پیش آمده در اواخر قرن بیستم، مفهوم جهانی سازی و جهانی شدن را در این نظام مطرح ساخت؛ رشد فزاینده قدرت غرب و برخورداری آن از دستاوردهای انقلاب اطلاعات و نیروی عظیم رسانه ای که در همه جای دنیا نفوذ دارند از یک سو و قدرت گرفتن اسلام و گسترش دیدگاه های جهانشمولی اسلامی (که به نظر غرب، کل تمدن غربی را با خطر مواجه ساخت) از سوی دیگر و نیز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بمثابه یک قدرت رقیب، همه و همه دست بدست هم دادند تا فرصتی برای طرح نظریه جهانی سازی در این سطح گسترده، فراهم آید.

بخش چهارم:

تعریف جهانی سازی

بدون تردید، تعریف جهانی سازی، مبهم است و تعریف های رایج شده، متناقض و در عین حال متنوعند و حقیقت آنست که انسان با شناختی که از تفسیرها و تعریف های موجود پیدا می کند به این نتیجه می رسد که جهانی سازی در واقع کوششی در راستای نفی تمدن های غیر غربی و تحمیل سرمایه داری و تلاش در جهت آمریکایی سازی و تسلط بر جهان است؛ در این پیوند، سه تعریف بعمل آمده از جهانی سازی را یادآور می شویم:

1- تعریف مربوط به کمیته بین المللی در سال 1995 که "جهانی سازی" را: "درهم آمیزی اقتصاد، جامعه شناسی، سیاست، فرهنگ و رفتارها از طریق نفی مرزها و حذف پیوستگی های ملی و اقدام های دولتی" تعریف کرده است. ([7])

2- يك تعریف غربی از جهانی سازی آنرا: "حقیقت تکامل سرمایه داری در پرتو سلطه کشورهای مرکز و حاکمیت نظم نابرابر جهانی" می داند؛ تعریف هایی با گرایش های اقتصادی یا ادبی و یا به اعتبار ابزارها از سوی "الجابری" و "التیزینی" و دیگران نیز وجود دارد. ([8])

3- تعریف آقای "روزناو" آمریکایی که با طرح پرسش های زیر، آنرا مطرح می سازد: "آیا جهانی سازی زائیده همگرایی است یا برخاسته از تعمیق تفاوت هاست؟ و آیا دارای منابع واحد یا گوناگونی است؟ و

آیا دارای يك فرهنگ است یا از فرهنگ های متعددي برخوردار است؟ و از آنجا، بر آنست که در جهانی سازی، سه عنصر دخالت دارند: یکی حذف مرزها، دیگری شباهت جوامع بزرگ به یکدیگر و سومي، تحميل شیوه زندگی آنان بر دیگران" از اینجاست که می توان گفت: جهانی سازی در واقع تلاشی برای آمریکایی کردن روابط سیاسی، حقوقی و اجتماعی در سطح جهان و تحميل فرهنگ مسلط غرب بر دیگر جوامع است که در شمار خطرناکترین اندیشه های شیطانى بشمار میرود. غرب از قدرت فناوری، علمی، فرهنگی و نظامی خود برای مطرح ساختن و تحميل این ایده، سود برده و برخی فلاسفه و نویسندگان نیز زمینه چینی نظری آنرا بر عهده گرفتند.

نظریه جنگ تمدن های "هانتینگتون"، اینک نظریه شناخته شده ای است؛ تمام تکیه ی او بر تمدن غرب است ویژگی برجسته آنرا رواداری، پلورالیسم، انسانی بودن می داند در حالیکه تمدن های دیگر و غیر غربی را استبداد زده، بسته و ناکام در حل مشکلات بشریت - از قبیل فقر، بیکاری، سطح پایین زندگی، نرخ زاد و ولد بالا و دیکتاتوری - معرفی می کند؛ این نظریه پرداز، به غرب پیشنهاد می کند که با دیگر (تمدنهای) همکاری نداشته باشد و به دیگران فناوری صادر نکند و به لحاظ اقتصادی، سیاسی و اداری، خود را وحدت بخشد؛ نظریه مزبور برآنست که تمدن غرب، میراث خوار یونان، مسیحیت غرب و لائیس، حاکمیت قانون، پلورالیسم اجتماعی، جامعه مدنی و حقوق بشر است که جملگی از ویژگی های تمدن غرب بشمار می روند و در تمدن های دیگر، حضور نخواهند داشت.

پس از آن "فوکویاما" آمده که نظام سرمایه داری را پایان تاریخ می داند و معتقد است همه جوامع باید به سرمایه داری روی آورند و شرایط سیاسی و اجتماعی این روند را فراهم کنند؛ مهمترین این شرایط و زمینه ها، توسعه و تکامل زیربنای اجتماعی به سمت برابری و حذف طبقه و نفی طایفه و ارایه برداشتهای متناسب دینی با این امر و تأسیس نهادهای واسطه ای میان افراد و دولت از سوی جامعه توسعه یافته و میدان ندادن به ملی گرایی که به انزوای تمدن می انجامد؛ او خواهان تفسیری روشن از متون مذهبی است و از همه اقدام های افراطی انتقاد می کند و نخبگان را بدان فرا می خواند تا ارزش های دموکراسی و آزادی را مورد حمایت قرار دهند؛ نتیجه آنکه او (فوکویاما) جامعه سرمایه داری را هدفی می داند که همه تمدن ها باید به سوی آن، حرکت کنند. ([9]) همچنین آقای "بیدهام برایان" اندیشمند و نظریه پرداز انگلیسی مطرح است که در سلسله نوشتارهایی که طی سال 1994م در مجله

اکنونمیست لندن به چاپ رسید، معتقد به وجود شباهت هایی میان اوضاع قرن پانزدهم هجری اسلام و مسلمانان از يك سو، و قرن پانزدهم میلادی اروپا از سوي دیگر است و برآنست که این تشابه در وجود زمینه های مناسب برای اصلاحات، نوع نهادهای دینی مسلمانان در قرن پانزدهم هجری (قرن حاضر) و نهادهای کلیسایی در قرن پانزدهم میلادی و نیز در میزان یأس و نومیدي از شرایط موجود و شور و اشتیاق به بهبود اوضاع در هر دو طرف طی دوره های زمانی یاد شده ی خود، نهفته است. به نظر او، همواره يك عامل خارجی، حرکت بخش این وضع و حامی آن بوده است؛ در آن زمان، مسلمانان، آن عامل خارجی بودند که اروپا را به سمت پیشرفت سوق دادند ولي امروزه این غرب است که جهان اسلام را به سوي پیشرفت و تکامل، سوق می دهد؛ به نظر وي، این حرکت، از مسلمانان آزاده ای که به دموکراسی ایمان دارند، شروع میشود و به همین دلیل با قدرت هر چه تمامتر باید آنان را مورد حمایت و پشتیبانی قرار داد. "برایان" در پایان سلسله مقالات خود، برای همگام شدن با غرب و همگامی با کاروان کنونی تمدن بشر، توصیه های سه گانه ای می کند که عبارتند از:

1_ هماهنگ شدن با اقتصاد نوین.

2- پذیرش ایده برابری زن و مرد.

3- کوشش در پیاده کردن نهادهای دموکراتیک در نظام های حکومتی. ([10]) (که عیناً برنامه اخیر آمریکاست)

باید اضافه کرد که کار زمینه چینی برای نظریه جهانی سازی و آمریکایی کردن (جهان)، عرصه های اطلاعات یعنی اینترنت و ماهواره ها و نیز تسلط بر سازمان های بین المللی را در برگرفته است؛ چنانچه سازمان های بین المللی به این هدف تن ندهند، بایکوت می شوند و برنامه ریزی برای تحمیل

آمریکا، از حوادث 11 سپتامبر (2001م) برای مطرح ساختن خود به عنوان قدرتی بی رقیب و مسلط بر سیاست های جهان، سوء استفاده کرده و همچنانکه در کنفرانس های خانواده در قاهره، کپنهاگ، مکزیکوسیتی، یکن و جاهای دیگر دیدیم، در پی برنامه ریزی برای چیرگی و تسلط بر فرهنگها و ارزش های جهانیان و دخالت در نظام اجتماعی آنهاست و در این راستا و طی کنفرانس های یاد شده با شعار حمایت از حقوق بشر، امر دخالت در امر قانون گذاری اجتماعی (کشورها) را صورت عملی بخشید. ([11])

پیامدهای منفی جهانی سازی

اکنون پیامدهای منفی این ایده ی ویرانگر، برای همه جهانیان، آشکار شده است ولذا جهانی سازی را با صفات منفی بسیاری از جمله: وحشیانه، دیوانه وار، و بعنوان يك دام، توصیف کرده اند؛ پژوهش های گوناگون به پیامدهای منفی مربوط به جهانی سازی، اشاره کرده اند که تنها برخی از آنها را خاطرنشان می سازیم:

1- تسلط قدرت های بزرگ بر روند اقتصاد جهانی و منابع تولید و مبادلات مالی و تجاری. به طوری که گفته می شود تنها 500 شرکت فراملیتی 70% کل حجم تجارت جهانی را بر عهده دارند و تنها 20% از جمعیت جهان به صورت خودکفا زندگی می کنند و 80% بقیه نیازمند کمک دیگرانند.

درآمد آمریکا از آزادی تجارت جهانی از ابتدای تأسیس سازمان تجارت جهانی تا سال 2005 میلادی، بطور متوسط سالیانه کمتر از 200 میلیارد دلار نیست حال آنکه زیان های وارده بر کشورهای آفریقایی، هر سال حدود 209 میلیارد دلار برآورد می شود. ([12])

2- سلطه آمریکا بر ابزارها و فناوری اطلاعات.

3- تحقیر کشورهای کوچک و توان رشد آنها.

4- دخالت در قانون گذار یهای داخلی ملل دیگر همچنانکه در کنفرانس های خانواده و غیره، شاهد آن بودیم.

5- شیخون فرهنگی سراسری و کوشش در ریشه کن ساختن فرهنگ های دیگر.

و فراخوان به مقتضیات پست مدرنیسم و الغای نقش دین. در این راستا «ژاک دریدای» فیلسوف، از انحلال نهادهای دینی و آموزشی، سخن بمیان آورده است. ([13])

6- کاستن از نقش و اثرگذاری محافل بین المللی و بهره گیری از آنها به سود سلطه قدرت های بزرگ از جمله مثلاً سوء استفاده از صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و دیگر سازمان ها برای اجرای سیاست های استکباری خود؛ چندی پیش نیز دیدیم که رئیس يك کشور غربی (ایتالیا) اعلام کرد که "نا-تو" و قدرتهای غربی با سوء استفاده از محافل بین المللی، بزرگترین ضربه را به نظم جهانی وارد کرده اند. ([14])

7- آلوده ساختن محیط زیست بر اثر حرص و آزی که قدرتهای بزرگ، گرفتارش آمده اند.

8- کار وحشتناکی در خصوص تغییر نقشه سیاسی مناطقی چون خلیج فارس، شمال آفریقا، روسیه و تایوان، در دستور کار است. و ای بسا در پی «سایکس پیکو» جدیدی است.

جهانی سازی، پیامدهای منفی دیگری نیز دارد که فعلاً از ذکر آنها درمی گذریم.

موضع امت اسلام و اقداماتی که در برابر جهانی سازی باید انجام گیرد

پیش از بیان این اقدامات، تأکید می‌کنیم که نفي منفعلانه، هرگز به نتیجه ای نمی‌خواهد انجامید؛ در این راه باید اندیشه کرد و اقداماتی عملی و حساب شده برای ایستادگی در برابر این یورش بزرگ جهانی، بعمل آورد؛ در این زمینه وظیفه داریم که با کمک و همکاری همگان، راهبردی عملی، روشن و همه جانبه تدوین کنیم و در صدد اجرای آن برآییم و در عین حال نظریه هایی که نقش جاده صاف کن این روند ویرانگر را ایفا کرده اند، رسوا سازیم. در مورد راهبرد (استراتژی) مورد بحث، نکات و اقدامات مهم از این قرارند: (در بعد جهانی)

1- باید جنبه های ایدئولوژیک سلطه آمریکا و مفهوم حقیقی مقولات مربوط به آن (از قبیل: دهکده جهانی، بازار آزاد، آزادی دخالت و گشایش مرزها و...) را رسوا سازیم.

2- تسلط بازار بر سیاست باید حذف گردد.

3- با عرضه و آرایه نظریه فطرت اسلامی، به تعمیق ارزش های فطری انسانی بپردازیم.

4- گفتگوی میان ادیان هر چه بیشتر گسترش داده شود.

5- باید بر هویت های اقلیمی، هویت خلق ها و آگاهی ملل در حفظ هویت و فرهنگ خود، انگشت بگذاریم.

6- توان علمی و قدرت رشد و توسعه ملل، باید افزایش یابد.

7- در راستای واگذاری آزادی ها و حقوق اصیل خلق ها، گام برداشته شود.

8- نهادهای بین المللی تقویت گردند و استقلال آنها تحکیم شود.

9- تنوع فرهنگی، ژرفای بیشتری بخشیده شود.

و در چارچوب اسلامی، باید علاوه بر موارد فوق الذکر، به این نکات نیز توجه کنیم:

1- در راستای ایجاد وحدت در مواضع اسلامی، گفتگوی مذاهب، تعمیق یابد.

2- در راستای تقویت نهادهای فراگیر اسلامی و فعال سازی آنها در جنبه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، گام برداشته شود.

3- باید مطالعات منطقه ای و جهانی خود را تکامل بخشیده و با تاریخ جهان درهم آمیزی بیشتری داشته باشیم.

4- لازم است به تقویت تمامی عوامل پایداری، همکاری و وحدت از جمله مسأله ی زبان عربی و تقویت و گسترش آن پردازیم.

5- در پژوهش ها و بررسی های دینی، اصالت و در عین حال همگامی با مقتضیات کنونی را مد نظر قرار دهیم و از اجتهاد جمعی حمایت کنیم و هر آنچه را که به ایستادگی در برابر این یورش بزرگ جهانی منجر می گردد، انجام دهیم.

6- بر ماست که مسأله خیزش اسلامی را مورد حمایت قرار دهیم.

و سرانجام اینکه نباید فراموش کنیم که جهانی سازی عظیم و سازنده ای به موازات جهانی سازی امریکایی، آغاز گشته که در واقع گسترش جنبه های معنوی و دینداری در میان خلقها و تفاهم و همفکری میان رهبران مذهبی بویژه در جهان اسلام، و درك جهانی بودن این آیین است که به نوبه خود، امت اسلامی

را امیدوار می‌سازد تا به جایگاه تمدنی شایسته و بایسته خویش، نایل آید.

ما برآنیم که نمودهای این سمت‌گیری جهانی، روز به روز ریشه دارتر می‌گردد به عنوان مثال، می‌توان به این موارد اشاره کرد:

الف : گرایش وشیفتگی توده های جهان اسلام به دین و درخواست از علما برای دخالت مستقیم در مسایل روز و اظهار نظر در مورد آنها.

ب : تقویت نقش سیاسی و اجتماعی کلیسا در دنیای مسیحیت و بویژه در کشورهایی که در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، به عنوان کشورهای تازه استقلال شکل گرفتند.

ج : نیرو و نفوذ معنوی بودائیسیم در شکل دهی به تصمیم های اجتماعی در جنوب شرق آسیا.

د : افزایش اقبال نسبت به نظریه ها و نوشته های دینی.

هـ: گرایش اخیر سازمان ملل متحد به رهبران مذهبی آنچنانکه در دو کنفرانس نیویورک و بانکوک، مشهود بود و نیز گسترش چارچوب گفتگوی میان ادیان مختلف که خود مستلزم آنست که رهبران و علمای این ادیان در جهت حمایت از این حرکت معنوی روبه گسترش، به وظایف خود عمل کنند.

[2]). من لا يحضره الفقيه، ص 4 .

[3]). اقتصادنا، ج 1، ص 275. (متن عربي)

[4]). وسايل الشيعة، ج 11، ص 30.

[5]). براي آشنائي بيشتر با موضوع، به مباحث مطرح شده از سوي استاد شهيد صدر(ره) در كتاب اقتصادنا، ج ، صص 238 - 52 مراجعه كنيد.

[6]). همان، صص 250 - 247.

[7]). مجلة الواحة، ش 16، ص 153.

[8]). جميز روزناو: ديناميسم شناخت . (متن عربي)

[9]). مجلة العربي، ش 512، استاد مجد الدين خمس، ص 30.

[10]). نگاه كنيد به: مجلة المنهاج ، ش 22، سال ششم، ص 248. (مقاله اي از صاحب اين قلم در اين باره)

[11]). نگاه كنيد به كتاب: كنفرانس جمعيت وتوسعه در قاهره وپيامدهاي آن. (از نويسنده)

[12]). استاد منياوي به نقل از گزارش «شوراي ملي توليد و امور اقتصادي مصر» كه در تاريخ 17/3/2002 ارايه شد.

[13]). دكتور عبدالعزيز حموده ، «آزموني براي فرهنگ ملي» روزنامه الاهرام مورخ 5/7/2002م، صفحه 13.

[14]). هر روز دلايل تازه اي در خصوص اين سوء استفاده ها، ارائه مي شود؛ چنان چه نهادهاي ياد شده زير بار اين سوء استفاده ها نروند نيز بايكوت مي شوند. موضع امريكا نسبت به پيمان "كيوتو" در

خصوص منع آلودگي محيط زيست، شاهدي براين مدعاست زيرا پس از امضاي اين پيمان، متوجه شد كه اين امضاء مستلزم كاستن از توليد ذغال سنگ، نفت سنگين و انرژي هسته اي است. در مورد دادگاه جنايات جنگي لاهه نيز - به رغم اينكه خود امريكا در تأسيس آن شركت داشت - سربازان خود را از محاكمه شدن در اين دادگاه ، معاف ساخت.